

جهان اسلام در چرخه دگرگونی

«رویاریبی ژئوکالچر انقلاب اسلامی با ژئوپلتیک غرب در جنبش‌های اسلامی معاصر»

تحولات عمیقی در جهان اسلام در حال وقوع است؛ همه آنهایی که نظاره‌گر این تحولات هستند با سؤالات متضاد و متنوعی روبه‌رو می‌باشند:

آیا آنچه در جهان اسلام در حال وقوع است دگرگونی از جنس انقلاب اسلامی و تحت تأثیر ایدئولوژی آن است یا آن گونه که عده‌ای می‌گویند این تحولات ماهیت ایدئولوژیک ندارد بلکه بین ایدئولوژی‌ها ایستاده و فقط خواهان آزادی و دموکراسی است؟

آیا نیروهای عمل‌کننده در جنبش‌های جهان اسلام تحت تأثیر قدرت مذهبی خواستار دگرگونی هستند یا نیروهای سومی که نه با انقلاب اسلامی میانه خوبی دارند و نه با رژیم‌های دیکتاتوری حاکم بر این کشورها سر سازگاری دارند، رهبری این دگرگونی‌ها را به عهده دارند؟

آیا دوره جنبش‌های اعتقادی، مذهبی و ایدئولوژیک به سر آمده است و اکنون جهان با یک چرخش پارادایمی روبه‌رو است؟ پارادایمی که به زعم عده‌ای، بعد از شکست سوسیالیسم در جهان اسلام حضور نداشت و همین غیبت باعث پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شد!





آیا انقلاب اسلامی در پارادایم خاصی رخ داده است که این پارادایم در جنبش‌های اخیر کشورهای اسلامی وجود ندارد؟

آیا انقلاب اسلامی توانایی بازتولید خود را در جهان اسلام از دست داده است و نمی‌توان فصل مشترکی بین جنبش‌های اخیر جهان اسلام و انقلاب اسلامی به دست آورد؟

تحولات کشورهای اسلامی چه نسبتی با نظریه خاورمیانه جدید که پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در سرلوحه بسط سیاست‌های ژئوپلتیک غرب قرار گرفت، دارد؟

چرا تحولات دنیای اسلام در این زمان اتفاق افتاد و چرا در سه دهه گذشته که انقلاب اسلامی با ساقط کردن یک نظام استبدادی پادشاهی نظم و ثبات جوامع اسلامی را به هم

ریخت و شور اسلامی خاصی برای بیداری در جهان اسلام برانگیخت اتفاق نیفتاد؟

آیا جنبش‌های جاری در جهان اسلام به معنای زوال امپراتوری غرب و رویارویی با ژئوپلتیک غرب در کشورهای اسلامی است یا غربی‌ها با بهره‌گیری از نظریه

زیست‌مسلمانی و تئوری «اسلام و مسلمانان میانه» با سوار شدن بر این جنبش‌ها ضمن متوقف کردن گرایش‌های بیداری اسلامی در جهان اسلام به بسط و تثبیت ژئوپلتیک

غرب می‌پردازند؟

آیا رضایت غرب به «سکولاریسم حداقلی» در جهان اسلام به ویژه ترکیه و الجزایر و... در دو دهه اخیر و عدول از سیاست‌های «سکولاریسم حداکثری» که در دو قرن گذشته

تمام برنامه‌های ژئوپلتیک غرب را به خود اختصاص داده بود، بخشی از این چرخش پارادایمی است؟

آیا اتفاقات جاری جهان اسلام نتیجه ادامه پنهان جنبش‌های اسلامی در دو قرن اخیر است که اغلب کشورهای اسلامی را فرا گرفته بود و تظاهر محلی این جنبش‌ها در قالب

جنبش‌های سلفیه، جنبش‌های اصلاح‌طلبی، جنبش‌های مهدی‌گرایی، جنبش‌های تجدید خلافت اسلامی، جنبش‌های نوگرایی دینی، جنبش‌های ناسیونالیستی و... به

مقابله با گفتمان ژئوپلتیک غرب و غربگرایی آمد؟

سؤالات مذکور و ده‌ها سؤال دیگر که می‌توان در این زمینه مطرح کرد نشان می‌دهد که دهه سوم انقلاب اسلامی یا دهه دوم قرن ۲۱ میلادی با فریادهای بلند ملت‌های مسلمان

آغاز شده با آه کوتاه مسلمانانی که در سراسر قرن نوزدهم و بیستم تحقیر شدند.

فروپاشی یکی پس از دیگری نظام‌های استبدادی حاکم بر کشورهای مسلمان به عنوان شیوه حکومتی که در تمام دو قرن گذشته با تمام قدرت بر جهان اسلام حکومت

کردند و از تمام امکانات ایدئولوژیک و سیاسی اروپا و امریکا برای دوام دیکتاتوری خود بهره بردند، بیانگر آن است که الگوی چرخه‌ای تسلط بر جهان اسلام از طریق حمایت تسلیحاتی، سیاسی و اقتصادی از دیکتاتورهای دست‌نشانده و یا نمایش‌های آزادی‌خواهی، تجددطلبی، قانون‌گرایی، دموکراسی‌های ارشادی و حقوق بشر توسط «دیکتاتورهای منور» یا ضابطه‌مند، کارآیی خود را از دست داده است.

این فروپاشی‌ها اکنون برای همه آنهایی که از چشم‌انداز مبانی فلسفه سیاسی غرب به دگرگونی‌های اجتماعی نظر دارند شگفت‌انگیز است، زیرا در ساختار اجتماعی اغلب این جوامع مکانیسم جنبش‌های اجتماعی بر بنیاد فلسفه سیاسی مدرن وجود ندارد؛ به نظر می‌رسد که فیلسوفان و جامعه‌شناسان غربی همان خطایی را که در فهم مبانی انقلاب اسلامی مرتکب شدند در فهم ماهیت جنبش‌های اخیر کشورهای اسلامی نیز تکرار می‌کنند.

آیا علم سیاست مدرن در تحلیل فلسفی و جامعه‌شناختی دگرگونی‌های اجتماعی در کشورهای اسلامی ناکارآمد است؟

آیا تحلیل‌های جامعه‌شناختی بر اساس ابزارهای تجزیه و تحلیل مدرن فلسفه سیاسی و اجتماعی، برای فهم جنبش‌های جهان اسلام گرفتار آفت بی‌انسجامی است؟

اگرچه فهمیدن جنس تحولات دنیای اسلام با توجه به این که هنوز در متن واقعه قرار داریم و به اندازه کافی و منطقی از آن فاصله نگرفتیم تا درک کلی‌تری از آنها داشته باشیم، کاری دشوار است اما به‌رغم این دشواری‌ها نمی‌توان بزرگ بودن و بااهمیت بودن این رخدادها را نادیده گرفت. اکنون، هم در جهان اسلام و هم در غرب نتیجه‌گیری‌های غلطی از این رخدادها رایج می‌شود و فروپاشی نظام‌های استبدادی را پیروزی دموکراسی لیبرال غربی و پایان انقلاب اسلامی القا می‌کنند؛ در حالی که رخدادهای جهان اسلام تنها از مرگ استبداد خبر نمی‌دهد بلکه از مرگ اندیشه سکولار و غربگرایی که دو قرن بر جهان اسلام حاکمیت داشته و وظیفه‌اش تحقیر هویتی مسلمانان و نفی فرهنگ و تمدن اسلامی بوده نیز خبر می‌دهد.

جهان اسلام دو قرن توسط غرب و غربگرایان مورد تحقیر هویتی قرار گرفته است و جهان‌شمولی تفکرات اسلامی و تمرکز بر غرب به جای تمرکز بر اسلام، دستاوردهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی چشم‌گیری به ارمغان نیاورده است. جنبش‌های سلفی‌گری، اصلاح‌طلبی، ناسیونالیستی، اسلام‌خواهی و غیره واکنش‌های مسلمانان در



مقابل این تحقیر هویتی، فرهنگی و تاریخی در دو قرن گذشته بود. این تحولات نشان می‌دهد که کابوس اسلام‌هراسی غرب به واقعیت نزدیک می‌شود.

جهان اسلام در چرخه دگرگونی برگشت‌ناپذیری قرار گرفته است که بی‌تردید تغییرات زیادی در ژئوپلتیک و ژئوکالچر منطقه ایجاد خواهد کرد. اگر جهان اسلام در جست‌وجوی نظام‌های پساکولار و پساغربگرایی است فهمیدن مرجعیت تئوری‌های این نظام و الگوی آن برای انقلاب اسلامی اهمیت ویژه‌ای دارد. در طول یک قرن گذشته سیاست‌های ژئوپلتیک غرب، جهان اسلام را بر سر یک دوراهی کاذب قرار داده بود که نتیجه آن یا پیوستن به دموکراتیزاسیون جهانی به سرمدمداری امریکا بود یا پذیرش دیکتاتورهای محلی. انقلاب اسلامی این دوراهی کاذب را مورد تردید قرار داد.

مفهوم «تحقیر هویتی» یکی از مفاهیم کلیدی در فهم انقلاب اسلامی است که به نظر می‌رسد به نوعی کارکرد آن را در جنبش‌های جاری جهان اسلام نیز می‌توان نشان داد. آنچه در سه دهه گذشته به عنوان بخشی از جریان اسلام‌هراسی در غرب شایع بود نگرانی از بازسازی هویتی کشورهای اسلامی و مسلمانان از طریق جنبش‌های اجتماعی و تردید در هژمونی ژئوپلتیک غرب و توجه به توان ژئوکالچر اسلام در ساماندهی هویتی مسلمانان بود.

در فهم تحولات جهان اسلام همان‌طور که رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز به درستی آن را تحلیل کردند، باید به دنبال این واقعیت باشیم که آنچه در جهان اسلام جریان دارد بخشی از بیداری اسلامی و در نتیجه بسط ژئوکالچر انقلاب اسلامی است. این تحولات برخلاف القائات جریان‌های چپ و راست غرب و غربگرایان درون کشورهای اسلامی منشأ پیدایش جنبش‌های جدیدی نیست که از نظر ماهیت ایدئولوژیک بین انقلاب اسلامی و غربگرایی سکولار قرار دارد و راه سومی بین انقلاب اسلامی و غربگرایی است. فهم ماهیت و اهمیت جنبش‌های جاری کشورهای اسلامی برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. انقلاب اسلامی ایران به عنوان بخشی از جهان اسلام بر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن تأثیر داشته و اثر خواهد پذیرفت. درک درست از ماهیت رخدادهایی که در جهان اسلام در حال وقوع است، هم از جهت فرصت‌هایی که در اختیار ما می‌گذارد ارزش دارد و هم ما را از تهدیدهای آن بر حذر خواهد داشت. باید با انجام پژوهش‌های بنیادین پیرامون رخدادهای اخیر جهان اسلام و رابطه آن با جنبش‌های دو قرن اخیر و همچنین انقلاب اسلامی و پرهیز از شعارها

و پژوهش‌های ژورنالیستی اجازه ندهیم هژمونی تحقیقاتی مخالفان انقلاب اسلامی و تولید انبوه مقالات و متون انحرافی، به امریکا و اروپا برای سیطره بر این جنبش‌ها و انحراف آنها فرصت دهد. سؤالاتی که در ابتدای این مطلب مطرح گردید نشان می‌دهد حجم سرمایه‌گذاری غرب برای ایجاد پرسش‌های انحرافی پیرامون دگرگونی‌های اخیر جهان اسلام چقدر گسترده است.

فلسفه سیاسی غرب در فهم جنبش‌های اسلامی گرفتار فقر تئوریک است و تلاش می‌کند این فقر را با تولید انبوه تحلیل‌های ژورنالیستی و سؤالات انحرافی پوشش دهد. در انقلاب کبیر اسلامی آشکار شد که نمی‌توان جنبش‌های جاری جهان اسلام را بر مبنای مبانی تئوریک فلسفه سیاسی غرب در فهم جنبش‌های اجتماعی تحلیل کرد.

جهان اسلام در مرحله فروپاشی نظم پوسیده موجود در کشورهای عربی، نباید خود را با این سؤالات انحرافی مشغول کند که آیا مسائل جنبش‌های جاری کشورهای اسلامی و انقلاب اسلامی با هم مشترک نیستند و راه حل آنها نیز یکی نیست؟ جهان اسلام برای جبران عقب‌ماندگی‌های خود در قرن گذشته و رهایی از سیطره استبداد و استعمار راهی جز الگوبرداری از انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی ندارد. این همان دلهره‌ای است که اکنون امپریالیست‌های غربی از آن وا همه دارند. لذا تلاش می‌کنند با ایجاد سؤالات انحرافی و تولید گزینه‌های کم‌مایه و به‌صحنه آوردن چهره‌های پنهان به عنوان رهبران حرکتهای جهان اسلام این جنبش‌ها را عادی‌سازی نموده و کنترل کنند.

آنچه پیوسته باید مورد پرسش قرار گیرد این است که پیروزی یا شکست جنبش‌های جاری جهان اسلام چه تأثیری در بیداری اسلامی در بخش‌های دیگر جهان اسلام مخصوصاً آسیای مرکزی و قفقاز، خاورمیانه و کشورهای اسلامی جنوب شرق آسیا دارد؟

اکنون حجم وسیعی از قلم به‌مزدان غرب در داخل و خارج از جهان اسلام، برای ایجاد انحراف از فهم دقیق تحولات جهان اسلام می‌گویند جنبش‌های جاری کشورهای اسلامی آن‌گونه که بعضی‌ها پنداشته‌اند برآمدن الگوی میانه جنبش‌های اجتماعی در مقابل الگوی انقلاب اسلامی در جهان اسلام است. آنها می‌خواهند با دامن زدن به این رویارویی‌های کاذب، اذهان مسلمانان و مظلومان جهان را از شکوه و عظمت و عمق تحولات جهان اسلام منحرف سازند.

مهم آن نیست که برای فهم جنبش‌های جاری در جهان اسلام می‌توانیم به پارادایمی



غیر از پارادایم انقلاب اسلامی فکر کنیم بلکه آنچه اهمیت دارد این است که سیاست‌های دیرینه ژئوپلتیک غرب در جهان اسلام شکاف عمیقی برداشته است. مسلمانان نباید اجازه دهند که مانند جنبش‌های اسلامی گذشته، این شکاف مجدداً توسط استعمار غرب با بردن رژیم‌های وابسته فرسوده فعلی و آوردن رژیم‌های وابسته تازه نفس پر شود.

تقابل ژئوکالچر انقلاب اسلامی با ژئوپلتیک غرب در جنبش‌های جاری جهان اسلام تقابل حقیقت با واقعیت جهان اسلام است. باید پذیرفت که با جنبش‌های جاری در جهان اسلام شکاف بزرگی در الگوهای استبدادی نظام‌های حاکم بر کشورهای اسلامی به وقوع پیوسته است و دیگر نمی‌توان با این نظام‌ها جهان اسلام را کنترل کرد. این همان آرمان بزرگ امام خمینی در بیداری اسلامی است.

اکنون پس از دو قرن جهان اسلام در جست‌وجوی نظام‌های پاسکولار و پساغبرگرای است. خیزش‌های جهان اسلام بیش از آنکه خیزش گرسنگان و انقلاب ستم‌دیدگان در مقابل شکم‌بارگان باشد، انقلاب تحقیرشدگان فرهنگی و هویتی در مقابل جریان‌ها و قدرت‌هایی است که دو قرن بر جهان اسلام، سیاست‌های استکباری و استبدادی را تحمیل کردند و علت اصلی و اساسی فقر، عقب‌ماندگی، بی‌هویتی، دیکتاتوری، بی‌سوادی و وابستگی مسلمانان به کفار و مشرکین هستند.

- درک دقیق، عمیق و استنادی از ماهیت و ساختار جنبش‌های جاری جهان اسلام؛

- ترسیم فرصت‌ها و تهدیدهای این دگرگونی‌ها برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی؛

- دستیابی به یک الگوی بومی برای فهم جنبش‌های اجتماعی در جهان اسلام؛

- شناخت تفصیلی از رابطه بین جنبش‌های جاری در جهان اسلام با پیشینه تاریخی آنها در دو قرن گذشته و نقش انقلاب اسلامی در بیداری اسلامی؛

- شناخت تفصیلی از جایگاه جنبش‌های جاری در فرآیند بیداری اسلامی و بازسازی تمدن اسلامی؛

- شناخت تفصیلی از توانایی‌های ژئوکالچر انقلاب اسلامی در بیداری مسلمانان؛

مهم‌ترین مباحث استراتژیک در فهم تحولات جهان اسلام هستند. امام عظیم‌الشان

امت بارها فرموده بودند که منظور از صدور انقلاب لشکر کشی به کشورهای دیگر نیست بلکه باید فرهنگ انقلاب اسلامی را به دنیا شناساند. اگر این فرهنگ خوب شناسانده شود گرایش به سمت آن و الگوبرداری از آن را هیچ قدرت مستبدي نمی تواند کنترل نماید. بر مبنای الگوهای نظری امام، باید سه مفهوم کلیدی را در سرلوحه پژوهش‌های خود در فهم بیداری اسلامی و جنبش‌های جهان اسلام قرار دهیم:

الف. ژئوکالچر: بیانگر چهارچوب فرهنگی‌ای است که نظام‌ها، مکتب‌ها و ایدئولوژی‌ها در محدوده آن عمل کرده و اثر می‌گذارند و مقدمات و مبانی فکری خود را نه در محدوده ملی و محلی بلکه در یک جغرافیای فرهنگی منتشر می‌سازند. در ژئوکالچر تمرکز فعالیت‌ها بر فرهنگ به جای سیاست و اقتصاد است و از مؤلفه‌هایی چون دعوت فرهنگی، تبلیغ، نشان دادن کارآمدی، نشان دادن توانایی تولید سرمایه فرهنگی و اجتماعی و رابطه‌های معنوی و فرهنگی و مقاومت به جای زور و سیطره و استعمار استفاده می‌شود.

ب. ژئوپلتیک: ژئوپلتیک مفهوم قدیمی‌تری نسبت به واژه ژئوکالچر بوده و از ابتدای قرن بیستم به عنوان نشانه‌ای برای تحولات و درگیری‌های جهانی در مورد کسب، حفظ و بسط قدرت به کار رفته است. قرن بیستم را قرن ژئوپلتیک گفته‌اند. در طول قرن بیستم ژئوپلتیک به منظور تعریف و توصیف مستمر رقابت جهانی بین بلوک سرمایه‌داری غرب و بلوک شوروی و سیاست‌های استعماری در جهان سوم به کار رفته است. در ژئوپلتیک بسط جغرافیایی و سرزمینی به جای تکیه بر فرهنگ و روش‌های فرهنگی، بر سیاست و اقتصاد تکیه دارد.

ج. تحقیر هویتی: این مفهوم در فهم جنبش‌های اجتماعی در حال جریان در کشورهای اسلامی، مفهومی جدید و بومی است که در ادبیات انقلاب اسلامی تولید گردید. تا به امروز عموماً علل و عوامل ریشه‌های جنبش‌های اجتماعی با توجه به مبانی فلسفه سیاسی غرب تحلیل شده است؛ بنابراین اغلب فیلسوفان و جامعه‌شناسان در فهم علل بروز جنبش‌ها به دو مکانیسم وجود تضاد طبقاتی و رهبری طبقه پیشرو نظر داشتند. انقلاب اسلامی هژمونی این نظریه را مورد تردید قرار داد و عامل فرهنگی معناداری به نام «تحقیر هویتی» و یا «تحقیر فرهنگی» را به عنوان عامل تأثیرگذار وارد ادبیات جنبش‌های اجتماعی به ویژه در جوامع اسلامی کرد. باید تلاش شود کارکرد این مفهوم در برانگیختگی جنبش‌های اجتماعی جهان اسلام به آزمون گذاشته شود.

